

A Comparative Study of Miracles in Three Hagiographies Summary Translation of Almafakher in the Merit of Abdul Aljylany, Qalaed-Jawahiri, and Ghusieh

Maryam Hoseini *

Professor of Persian Language and Literature, Faculty of Literature, Al-Zahra University, Tehran, Iran,
drhoseini@alzahra.ac.ir

Maryam Rajabinia

Ph.D student of Persian Language and Literature, Faculty of Literature, Al-Zahra University, Tehran, Iran,
maryam.toranjineh@yahoo.com

Abstract

Sheikh Abdul Qadir Gilani, is a mystic of fifth and sixth centuries AD, and is considered as one of the elders that had written many Persian and Arabic Hagiographies. According to the importance of Hagiographies with the main theme of dignity and miracles and the attitudes of writing them, in this article, in order to identify the situation of the old and mystic of Sheikh, first of all, we have tried to introduce the works and Hagiographies that had been written about Abdul Qadir, then we study the degree of the author's rhetoric method in order to assert the dignity and to investigate all types of miracles in the three Hagiographies which has been written about him such as the summary translation of Almafakher, Qalaed-Jawahiri and Gusieh merits. Comparing these Hagiographies yielded the following results: all of them are similar to each other a lot, especially in the use of material and physical miracles to show the greatness of him, to share the greatness of positive attitudes such as a guidance and greatness in the summery translation of Almafakher and Qalaed-Jawahiri. After reviewing the direction of in these texts, differences were found between the two of the other sources. Therefore, the credibility of miracles (greatness) was determined according to the direction and method of writing.

Keywords: Abdul Qadir Gilani, Hagiographies, Miracles, Summary Translation of Almafakher, Qaled-Jawahiri, Ghusieh Merits, HB Beholder in the Translation of Sheikh Abdul Qadir

* Corresponding author

فصل‌نامه متن‌شناسی ادب فارسی (علمی- پژوهشی)
معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان
سال پنجاه و چهارم، دوره جدید، سال دهم
شماره سوم (پیاپی ۳۹)، پاییز ۱۳۹۷، صص ۱-۱۵
تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۰۵/۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۱۶

بررسی و مقایسه کرامت‌های منسوب به شیخ عبدالقادر گیلانی در پیرنامه‌های نگارش شده درباره او

مریم حسینی* - مریم رجیبی نیا**

چکیده

شیخ عبدالقادر گیلانی (عارف قرن پنجم و ششم هجری) از جمله مشایخی است که پیرنامه‌های بسیاری به فارسی و عربی درباره او نوشته شده است. اهمیت پیرنامه‌ها به سبب درون‌مایه اصلی آن (کرامت) و چگونگی نگارش آنهاست؛ همچنین این آثار برای شناخت احوال پیر و عارف بسیار سودمند است. به همین سبب در این مقاله کوشش می‌شود ابتدا آثار و پیرنامه‌های نوشته‌شده درباره عبدالقادر معرفی شود؛ سپس شیوه بلاغت نویسنده در بیان کرامت و نیز انواع و جهت‌های کرامات در سه پیرنامه نوشته‌شده درباره او (ترجمه خلاصه المفاخر، قلائد الجواهر و مناقب غوثیه) بررسی شود. در مقایسه این پیرنامه‌ها می‌توان دریافت این آثار، به‌ویژه در استفاده بسیار از کرامت‌های مادی برای بیان بزرگی‌های شیخ، به یکدیگر بسیار شبیه هستند؛ همچنین شباهت‌های بسیاری در بیان کرامات با جهت‌های مثبت دیده می‌شود؛ مانند هدایتگری در ترجمه خلاصه المفاخر و قلائد الجواهر. پس از بررسی جهت کرامت‌ها در این پیرنامه‌ها، تفاوت‌هایی میان جهت کرامات در مناقب غوثیه با دو پیرنامه دیگر به دست آمد و میزان باورپذیری کرامت‌ها برپایه جهت و شیوه نگارش آنها بررسی شد.

واژه‌های کلیدی

عبدالقادر گیلانی، پیرنامه، کرامات، ترجمه خلاصه المفاخر، قلائد الجواهر، مناقب غوثیه، غبطه الناظر فی ترجمه الشیخ عبدالقادر الجیلانی

* استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران (نویسنده مسؤول) drhoseini@alzahra.ac.ir

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران maryam.toranjineh@yahoo.com

۱ - مقدمه

پیرنامه معادل فارسی کتاب‌های مقامات شیخ و عارف است. اگر تذکره‌ها به دو گروه عمومی و فردی تقسیم شود، کتاب‌های مقامات یا پیرنامه‌ها در گروه دوم قرار می‌گیرند. تفاوت تذکره‌های عرفانی فردی مانند اسرارالتوحید با تذکره‌های عرفانی عمومی مانند طبقات‌الصوفیه در این است که به‌جای معرفی عارفان مختلف به‌ترتیب زمانی، اقلیمی، موضوعی و...، تنها احوال و سخنان یک عارف بیان می‌شود و نویسنده بیشتر بر ریاضت‌ها و کرامت‌های او تأکید می‌کند. یکی از مشایخی که پیرنامه‌های بسیاری درباره‌ او نوشته شده، شیخ عبدالقادر گیلانی است. در این مقاله پس از معرفی کوتاه شیخ و آثار و پیرنامه‌های نوشته‌شده درباره‌ او، به‌طور تطبیقی سه پیرنامه‌ او با نام‌های ترجمه خلاصه المفاهر، قلاند الجواهر، مناقب غوثیه بررسی می‌شود. این سه اثر مربوط به سه دوره مختلف یعنی قرن هشتم و اوایل قرن نهم و قرن دهم هجری است.

۱-۱ پیشینه پژوهش

درباره پیرنامه‌ها و کرامت‌های عبدالقادر گیلانی پژوهش بسیاری انجام نشده است؛ حیدر شجاعی (۱۳۹۳) در مقدمه رسایل عبدالقادر گیلانی به‌طور کوتاه به زندگی و برخی آثار شیخ عبدالقادر اشاره کرده است. رشید عیوضی (۱۳۵۲) نیز در مقاله «مختصری در شرح حال و آثار شیخ عبدالقادر گیلانی» با استفاده از منابعی اندک عبدالقادر را معرفی می‌کند. محسن جهانگیری و محمد ابراهیم مال میر (۱۳۸۱) در مقاله «الرساله الغوثیه از محی‌الدین عبدالقادر گیلانی یا محی‌الدین بن عربی» با بررسی نسخه‌های خطی از رساله غوثیه و مقایسه تطبیقی و محتوایی این رساله با آثار دیگر عبدالقادر، این اثر را نوشته این عارف دانسته‌اند. در هیچ‌کدام از این پژوهش‌ها به پیرنامه‌های عبدالقادر و کرامات ذکرشده در آنها پرداخته نشده است و به همین سبب نگارندگان در این مقاله می‌کوشند تا پس از معرفی کوتاه شیخ و آثار و پیرنامه‌های نوشته‌شده درباره‌ او، به‌طور تطبیقی، کرامت‌های عبدالقادر را در سه پیرنامه خلاصه‌المفاهر، قلاند الجواهر، مناقب غوثیه بررسی کنند.

۲- بحث

۱-۲ نگاهی به زندگی شیخ عبدالقادر گیلانی

عبدالقادر بن ابی صالح جنگی دوست، به اعتقاد برخی در سال ۴۷۰ هجری (شطنوفی، ۱۴۲۳: ۱۷۱؛ ابن جوزی، ۱۹۹۲: ۱۷۳) و به اعتقاد برخی دیگر در ۴۷۱ هجری (جامی، ۱۳۷۰: ۵۰۷)، در نیف نزدیک گیلان (زرین‌کوب، ۱۳۶۳: ۱۶۵) و به اعتقاد شطنوفی در روستای جیل عراق زاده شد. برخی بر آن‌اند که نسب او به حضرت علی^(ع) (شطنوفی، ۱۴۲۳: ۱۷۱) می‌رسد و این موضوع با اسم جنگی دوست در عنوان پدرش در تضاد است؛ زیرا آن اسم نشان‌دهنده نژاد کرد یا دیلمی است (زرین‌کوب، ۱۳۶۳: ۱۶۵). عبدالقادر به لقب‌هایی مانند سید الطوائف، علم الاولیا، شیخ الحنابله، غوث، غوث اعظم و باز اشهب شهرت دارد و معروف‌ترین لقب او محی‌الدین است (جامی، ۱۳۷۰: ۵۱۹-۵۲۰)، (یافعی، ۱۴۲۷: ۱۷۹)، (سمنانی حسینی، ۱۲۲۳ق: ۶۴). پدرش، سید موسی جنگی دوست فرزند سید عبدالله گیلانی بود (مدرس، ۱۳۶۹، ج ۵: ۲۵۲). مادر عبدالقادر، فاطمه دختر عبدالله صومعی ملقب به ام‌الخیر، زنی نیکو و صالح بود که در شصت سالگی او

را باردار شد (شطونوفی، ۱۴۲۳: ۱۷۳؛ یافعی، ۱۹۷۰، ج ۳: ۳۵۱) و فرزندى به دنیا آورد که در ماه رمضان از شیر خوردن پرهیز می‌کرد (زرین کوب، ۱۳۶۳: ۱۶۵). هنگامی که عبدالقادر در کودکی هم‌زمان با روز عرفه، گاوی را برای شخم‌زدن به کشتزار برده بود، گاو به او می‌گوید: «ای عبدالقادر! تو برای این کار خلق نشده‌ای». او هراسان به خانه می‌رود و در آنجا با صحنه حاجیان در عرفات روبه‌رو می‌شود. پس از این حادثه با اجازه از مادر برای آموختن دانش به بغداد می‌رود (جامی، ۱۳۷۰: ۵۰۷)، (شطونوفی، ۱۴۲۳: ۱۶۷-۱۶۸). در هجده سالگی به بغداد وارد می‌شود. زندگی در بغداد برای عبدالقادر بسیار دشوار بود و به همین سبب تصمیم می‌گیرد آنجا را ترک کند؛ اما حماد دبّاس او را از این کار باز می‌دارد (ذهبی، ۱۹۹۳: ۴۴۵-۴۴۶). زندگی عبدالقادر در بغداد به دو دوره تحصیل و تدریس تقسیم می‌شود. استادان او در فقه و اصول، ابوالوفا ابن عقیل و قاضی ابوسعید المبارک المخرمی بودند. او علم حدیث را از ابومحمد جعفر سراج آموخت. گویا در تصوف، پیر و مراد او حماد بن مسلم دبّاس بود. دبّاس امی بود و باب معرفت را بر او گشود (جامی، ۱۳۷۰: ۵۱۰). عبدالقادر خرقة خود را از قاضی ابوسعید مخرمی دریافت کرد. علوم ادبی را نیز از ابوزکریا تبریزی آموخت (همان: ۱۶۵-۱۶۶). عبدالقادر در سال ۵۲۱ هجری وعظ را آغاز کرد (همان: ۵۰۸) و در سیزده علم به تدریس پرداخت. در فقه و حدیث و تفسیر مهارت داشت و بر دو مذهب شافعی و حنبلی فتوا می‌داد (شطونوفی، ۱۴۲۳: ۲۲۵). از مشهورترین شاگردان او، محمد آوانی معروف به ابن‌قاید، ابوسعود و ابوسعید عبدالکریم بن عبدالجبار تمیمی سمعانی هستند (ذهبی، ۱۹۹۳: ۳۰۱). افزون‌بر شاگردانش بسیاری از مشایخ مانند شهاب‌الدین سهروردی نیز با او هم‌صحبت بودند (جامی، ۱۳۷۰: ۴۷۳). شیخ عبدالقادر گیلانی در سال ۵۶۱ هجری در نود سالگی از دنیا رفت و در مدرسه‌اش به خاک سپرده شد (ذهبی، ۱۹۹۳: ۴۵۰). به سبب بسیاری جمعیت او را شب‌هنگام به خاک سپردند (ابن جوزی، ۱۹۹۲: ۶۲۲).

۲-۲ آثار شیخ عبدالقادر گیلانی

۲-۲-۱ آثاری که بی‌تردید از عبدالقادر گیلانی است

الف) *الغنیة لطالبی طریق الحق*: این کتاب مجموعه‌ای از موعظه‌های شیخ عبدالقادر گیلانی به زبان عربی است؛
 ب) *الفتح الربانی و الفیض الرحمانی*: این کتاب شامل شصت و دو مجلس از شیخ عبدالقادر است. در آن دربارهٔ موضوعاتی مانند اعتراض نکردن به خواست خدا، درخواست توانگری نداشتن، توبه و... صحبت شده است؛
 ج) *فتوح الغیب: فتوح الغیب* به زبان عربی و شامل هفتاد و هشت مقاله است.

۲-۲-۲ آثار منسوب به شیخ عبدالقادر گیلانی

الف) *جلاء الخاطر* که به زبان عربی نوشته شده است. شیوه‌ای وعظ‌گونه و چهل و یک عنوان دارد؛
 ب) چهار رساله کوتاه با نام‌های *رساله فی الاسماء العظیمه للطریق الی الله*، *رساله نوریه*، *رساله غوثیه* و *حلاج‌نامه*. سه رساله نخست به زبان عربی و *حلاج‌نامه* به زبان فارسی است (گیلانی، ۱۳۹۳: ۴۶)؛
 ج) *مکتوبات عزیزیه* که عبدالشکور حافظ کشمیری آن را در جنگی خطی با عنوان *سوانح صوفیه* در شرح *رساله غوثیه* نوشته است و با شماره ۱۰۶۸۵/۴ در کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود؛ این اثر شامل هجده نامه است که همه آنها با خطاب «ای عزیز» آغاز می‌شود؛

(د) بشائر الخیرات؛

(ه) یواقیت الحکم؛

(و) فیوضات الربانیه.

۲-۲-۳ آثاری که انتساب آنها به عبدالقادر گیلانی درست به نظر نمی‌رسد

الف) دیوان فارسی که اشعار موجود در آن با سبک نگرش عبدالقادر به مسایل عرفانی متفاوت است. زرین‌کوب می‌گوید: «درباره دیوان تقریباً شک نیست که از او نیست» (زرین‌کوب، ۱۳۶۳: ۱۶۸)؛

ب) کتاب سرّ الأسرار و مظهر الأنوار فیما یحتاج الیه الأبرار که شامل بیست و چهار فصل درباره اصول تصوف است و متون تاریخی معتبر به این اثر اشاره نکرده‌اند.

۲-۲-۳ پیرنامه‌ها

شخصیت عبدالقادر با مطالعه پیرنامه‌های نوشته‌شده درباره او بهتر شناخته می‌شود. در میان عارفان بیشترین تعداد مناقب‌نامه درباره این عارف است. این پیرنامه‌ها عبارت است از: بهجة الاسرار و معدن الانوار، خلاصة المفاخر فی أخبار شیخ عبدالقادر، ترجمه خلاصة المفاخر فی مناقب عبدالقادر الجیلانی، قلائد الجواهر، مناقب غوثیه، تفریح الخاطر فی مناقب تاج الاولیاء، سوانح صوفیه در شرح رساله غوثیه، شرح شمایل غوث الثقلین عبدالقادر، تحفة القادریه، غبطه الناظر فی ترجمه الشیخ عبدالقادر الجیلانی، روض الزاهر فی مناقب الشیخ عبدالقادر الجیلانی.

۲-۳-۱ معرفی پیرنامه‌های نوشته‌شده درباره شیخ عبدالقادر گیلانی

الف) بهجة الاسرار و معدن الانوار که نورالدین ابوالحسن علی بن یوسف لخمی شطرنوفی (۶۴۴-۷۱۳ق) از دانشمندان مصر، آن را نوشته است و گسترده‌ترین اثر درباره احوال عبدالقادر است.

ب) خلاصة المفاخر فی اخبار شیخ عبدالقادر نوشته امام یافعی یمنی (۶۹۸-۸۱۷ق) و درواقع منظم‌شده و تهذیب‌یافته بهجة الاسرار است. خلاصة المفاخر شامل دو بیست و دو حکایت است که صد و دو حکایت نخست، زندگی و کرامت‌های مشایخی را بررسی می‌کند که با شیخ عبدالقادر در ارتباط بودند و صد حکایت بعدی درباره کرامات عبدالقادر است که بیشتر آنها از همان مشایخ روایت می‌شود. گویا یافعی قصد داشته است شخصیت‌هایی را از پیش به خواننده معرفی کند که در حکایت‌های بخش دوم کتاب با زندگی عبدالقادر ارتباط داشته‌اند. او پس از دو بیست و دو حکایت، سخنانی را از شیخ عبدالقادر بیان می‌کند و سپس از نسب و ویژگی‌های شیخ سخن می‌گوید.

ج) ترجمه خلاصة المفاخر فی مناقب عبدالقادر الجیلانی که نسخه خطی آن موجود است. در ابتدای این نسخه، مترجم خود را از شاگردان سید جلال‌الدین حسین بخاری اوچی (۷۰۷-۷۸۵ق) معرفی می‌کند و می‌گوید: «شیخ جلال الحق و الشرع و الدین اُچی بخاری قدس الله سره و نورّ ضریحه سال‌ها این کتاب را سبق فرموده و برای قضای حاجات و کفایت مهمات توسل بدین کتاب کرده و بارها بر لفظ درربار فرموده: چه خوب باشد اگر کسی این کتاب را فارسی کند تا خاص و عام را از این نفع باشد. بنده کمینه بنابر قصور خویش تجاسر نموده و ترجمه کرد ورنه (مصراع) چه زهره مور مسکین را که از دریا سخن گوید» (سمانی حسینی، ۱۳۲۳ق: ۴). شاید جلال‌الدین حسین بخاری، کتاب یافعی را با خود به شبه قاره هند برده و پس از درگذشت او، به کوشش یکی از مریدانش در اواخر قرن هشتم و یا

اوایل قرن نهم به فارسی برگردانده شده است. ترجمه فارسی خلاصه‌المفاخر، ترجمه تحت‌اللفظی کتاب یافعی و سبک نگارش آن به پیروی از نحو عربی است. این ترجمه، دویست و هفت حکایت دارد که صد و سه حکایت نخست، بیان زندگی و کرامت‌های مشایخ مرتبط با عبدالقادر و صد و چهار حکایت دیگر درباره کرامات شیخ عبدالقادر است. شماره حکایت‌های این اثر کمی با شماره حکایت‌های خلاصه‌المفاخر (نوشته یافعی به زبان عربی) تفاوت دارد.

د) *قلائد الجواهر* پیرنامه‌ای است که محمد بن یحیی تأذفی حنبلی (۸۷۱-۹۵۹ق) از علمای حلب در قرن دهم آن را به زبان عربی نوشت. این کتاب با ذکر نسب و خانواده و فرزندان عبدالقادر گیلانی آغاز می‌شود؛ به سخنان و مناقب او از قول مشایخ تصوف اشاره می‌شود و با ذکر تولد و وفات او پایان می‌یابد. در کتاب *قلائد الجواهر* از منقبت‌نامه‌های پیشین مانند *بهجة الاسرار* و *خلاصه‌المفاخر* بسیار استفاده شده است و نویسنده در برخی قسمت‌های کتاب از قول شطرنوفی و یافعی سخنان و حکایاتی را بیان می‌کند.

ه) *مناقب غوثیه* که تنها پیرنامه معتبر شیخ عبدالقادر گیلانی به زبان فارسی است. شیخ محمد صادق قادری شهابی سعدی از صوفیان قرن هشتم هجری به درخواست مرشد خود عبدالقادر بن عبدالجلیل حسینی، این کتاب را با یک مقدمه و نود و یک منقبه نوشت (شهابی سعدی قادری، بی‌تا).

و) *تفریح الخاطر فی مناقب تاج الاولیا* که ترجمه رساله *مناقب غوثیه* از فارسی به عربی است. عبدالقادر بن محی‌الدین اربلی قادری این کتاب را از فارسی به عربی برگرداند (اربلی قادری، بی‌تا).

ز) *سوانح صوفیه* در شرح رساله *غوثیه* که نخستین بخش از جنگی خطی با عنوان کلی *سوانح صوفیه* در شرح رساله *غوثیه* است. این اثر درباره شرح رساله *غوثیه* عبدالقادر گیلانی است که با عنوان کلی این جنگ یکسان است و از صفحه ۱۸ تا ۶۷ این مجموعه را در بر می‌گیرد. نویسنده این کتاب ناشناخته است و برخی از جمله‌های عبدالقادر را که در رساله *غوثیه* آمده شرح می‌دهد (ناشناس، ۱۱۶۴ق: الف-۲۴ب).

ح) شرح شمایل *غوث‌التقلین عبدالقادر گیلانی* که آخرین بخش از جنگی خطی با عنوان کلی *سوانح صوفیه* در شرح رساله *غوثیه* است و از صفحه ۱۰۲ تا ۱۴۴ این مجموعه را در بر می‌گیرد. این رساله که نویسنده آن ناشناخته است، دوازده باب دارد و ویژگی‌ها و اخلاق و روش زندگی عبدالقادر را بیان می‌کند (همان: ۱۶۹الف-۹۶ب).

ط) *تحفة القادریه* که دومین بخش از جنگی خطی با عنوان کلی *سوانح صوفیه* در شرح رساله *غوثیه* است و با شماره ۱۰۶۱۴۱ در کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود. نویسنده آن نامعلوم است و از صفحه ۳۵ تا ۸۹ این مجموعه را در بر می‌گیرد. نسخه خطی دیگری از این رساله با شماره ۳۰۲۸۹-۵ در کتابخانه ملی و با عنوان *تحفة القادریه* موجود است. نویسنده این رساله شاه ابوالمعالی خیرالدین محمد بن سید رحمت‌الله قادری کرمانی (۹۶۰-۱۰۲۴ق) از صوفیان سلسله قادریه است. از مقایسه دو نسخه خطی و باتوجه به یکسان بودن آن دو می‌توان نتیجه گرفت نویسنده هر دو رساله یک شخص بوده است (قادری کرمانی، قرن ۱۳ق؛ همان: ۲۵الف-۵۵ب).

ی) *غبطه الناظر فی ترجمه الشیخ عبدالقادر الجیلانی* که عنوان تراجم دارد؛ اما چون بخشی از آن درباره مناقب عبدالقادر است، می‌توان آن را جزو متون مناقب به شمار آورد. «در گذشته یکی از موارد معانی ترجمه، هنگامی که مربوط به یک فرد می‌شد، شرح حال بود» (پاکتچی، ۱۳۶۷: ۱۷). *غبطه الناظر فی ترجمه الشیخ عبدالقادر الجیلانی* تألیف

ابن حجر عسقلانی (۷۷۳-۸۵۲ق)، عالم بزرگ حدیث و فقه شافعی و تاریخ‌دان مصری است که به زبان عربی و در هشت باب نوشته شده است. این اثر برای نخستین بار در سال ۱۸۷۰ میلادی به کوشش ادوارد دنیسون تصحیح و چاپ شد و هنوز از آن ترجمه‌ای به فارسی در دست نیست.

ک) *الروض الزاهر فی مناقب الشیخ عبدالقادر الجیلانی* که برهان‌الدین القادری آن را در چهارده باب و به زبان عربی نوشته است (قادری، ۱۴۲۵: ۵۸).

۲-۴ بررسی تطبیقی کرامت‌ها در سه پیرنامه (*ترجمه خلاصه الفاخر فی مناقب عبدالقادر الجیلانی، قلاند الجواهر، مناقب غوثیه*)

۲-۴-۱ کرامات شیخ عبدالقادر گیلانی

درباره کرامات شیخ عبدالقادر گیلانی سخنان بسیاری با اختلاف‌های فراوان بیان شده است. به گفته زرین‌کوب بیان افسانه‌های عجیب درباره عبدالقادر، شناخت سیمای واقعی او را از میان غبار اوهام دشوار کرده است (زرین‌کوب، ۱۳۶۳: ۱۶۴). در داستان‌های عارفانه، محور بیشتر حکایت‌ها کرامت است. کرامت‌های منسوب به مشایخ گاه باورنکردنی به نظر می‌رسد و «به بیان دیگر خواننده اطمینان ندارد که آیا حادثه یا سلسله حوادث داستان رخ‌دادنی هستند یا نه» (رضوانیان، ۱۳۸۹: ۳۶-۳۷). ابن عربی برای کرامت دو نوع حسی و معنوی یا ظاهری و باطنی در نظر می‌گیرد. کرامت حسی مانند خبر دادن از حوادثی است که در مکان و زمان دیگری روی داده است یا روی خواهد داد؛ همچنین آگاهی بر ضمائر، راه رفتن روی آب و... از کرامت‌های حسی به شمار می‌رود. کرامت معنوی مانند حفظ آداب شریعت، کسب مکارم اخلاقی، طهارت قلب و... است. بیشتر مردم کرامت را فقط در حسی بودن آن می‌دانند و به جز خواص به آن راه ندارند (ابن عربی، ۱۳۸۳، ج ۸: ۳۹۹-۴۰۰). با توجه به این تقسیم بندی، حتی اگر در کرامات حسی عبدالقادر تردیدی وجود داشته باشد، او را به یقین دارنده کرامات معنوی بسیار می‌توان دانست. از جمله کرامات حسی او به مستجاب‌الدعوه بودن (شطونوفی، ۱۴۲۳: ۸۵)، آگاهی بر ضمائر (همان: ۹۰، ۱۸۱)، خبر دادن از غیب (همان: ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۳) و تصرف در امور طبیعی مانند بند آوردن باران (همان: ۱۴۷) می‌توان اشاره کرد. نکته جالب درباره کرامات عبدالقادر از نگاه ابن عربی این است که برخلاف برخی مناقب‌نویسان مانند شطونوفی، تأدبی و... سخنان ابن عربی درباره این شیخ مبالغه‌آمیز نیست و چون با او اختلاف زمانی اندکی داشته، سخنانش به حقیقت نزدیک‌تر است. ابن عربی، عبدالقادر را قطب وقت می‌داند (ابن عربی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۴۰۰) و او را در شمار ملامتیه می‌آورد. ملامتیه در نظر ابن عربی مقام رسول‌الله و اولیای خداست (همان، ۱۳۸۵، ج ۱۰: ۵۵۰). از دیدگاه او ملامتیان به سبب اهمیت‌ندادن به اظهار کرامت، شایسته ستایش اند. آنها مقام والایی دارند؛ اما با وجود این هرگز به خرق عادات و کرامات شناخته نمی‌شوند (همان، ج ۳: ۱۲۵). بنابر نظر شفیعی کدکنی در دسته‌بندی، کرامت‌های آنها را به دو گونه معنوی و مادی می‌توان طبقه‌بندی کرد. کرامت‌های معنوی در دنیای ذهن و روح اتفاق می‌افتند. کرامت‌های مادی نیز نوعی خرق عادت دارند و در قوانین فیزیکی جهان تغییر ایجاد می‌کنند و یا چیزی را پدیدار می‌کنند که به‌طور طبیعی امکان‌پذیر نبوده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۳۱۴، ۳۳۰). کرامات بر پایه میزان اقناع‌کنندگی، به دو گروه کرامات باورپذیر و کرامات ناممکن و انکارشونده تقسیم می‌شود. یکی از مهم‌ترین مسائلی که در میزان اقناع و باور مخاطب پس از شنیدن کرامت

تأثیر دارد، روش بلاغت نویسنده در بیان کرامت است. شفیعی کدکنی می‌گوید: «می‌توان یک تجربه واحد را در دو نوع گزاره، چنان متفاوت دید که یکی از مظاهر صدق تلقی شود و دیگری از مظاهر کذب»؛ بنابراین «زبان پلی است برای عبور به سوی ناممکن» (همان: ۳۱۵). از مسائل مهم دیگری که میزان اقناع‌کنندگی کرامات تا حد بسیاری به آن وابسته است، جهت بیان کرامت است (همان: ۳۲۳، ۳۲۵). جهت بیان کرامت، اصطلاحی است که شفیعی کدکنی در کتاب *زبان شعر در نثر صوفیه* به کار برد و منظور او هدف و انگیزه اصلی بیان کرامت است.

الف) ترجمه خلاصه المفاخر فی مناقب عبدالقادر الجیلانی

کرامات در ترجمه خلاصه المفاخر		گروه کلی	
جهت بیان کرامت	نوع	دوران	مادی
اثبات پیامبرگونه بودن پیر	شیرنخوردن در ماه رمضان (سمنانی حسینی، ۱۲۲۳ق: ح ۱۳۳). سخن گفتن حیوانات با شیخ و دیدارهای غیبی (همان: ح ۱۲۹) ارتباط فرشتگان و ابدال با شیخ (همان: ح ۱۷۳)	دوران کودکی	
اثبات یاری‌رسان بودن پیر	بی‌نیاز کردن شخصی از طعام و آب از بغداد تا مصر با وادار کردن او به مکیدن انگشت مبارکش (همان: ح ۱۹۱).	دوران بلوغ	
بیان ثبات قدم و اعتقاد پیر به مشیت الهی	سخن گفتن حیوانات با شیخ (همان: ح ۱۳۰)		
بیان ایمان و اعتقاد استوار پیر	ارتباط با جنیان و ابلیس (همان: ح ۱۲۷)		
بیان هدایتگری پیر	تبدیل کتاب فلسفی به کتاب <i>فضائل القرآن</i> (همان: ح ۱۰۹) تبدیل علم کلام به کتاب علم لدنی (همان: ح ۱۸۷) تنبیه شخصی به صورت غیبی و شفای او (همان: ح ۱۹۲)		
بیان هراس پیر از رفتار ناپسند مردم در برابر قدرت درونی خود و پشیمانی از نفرین	قدرت میراندن موجودات (همان: ح ۱۶۲)		
اثبات مقام معنوی پیر و پیامبرگونه بودن او (عیسوی بودن، موسوی بودن و ابراهیمی بودن پیر)	شنیدن ندای غیبی (همان: ح ۱۰۶، ۱۴۳) یاری حضوری پیامبر (ص) و امام علی (ع) به پیر در خواب (همان: ح ۱۸۰) خروج نور از سینه پیر و عبور آن از سینه صد نفر (همان: ح ۱۴۴) تجلی خداوند در دل عبدالقادر (همان: ح ۱۴۹) طی مکانی دور در یک لحظه (همان: ح ۱۲۸، ۱۷۰) ارتباط با ابدال و مردان غیب و خضر (همان: ح ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲) شفای بیمار (همان: ح ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۷، ۱۴۹) زنده کردن مرگی که از آن تنها استخوانی باقی بود (همان: ح ۱۱۳)		
بیان هدایتگری پیر	آگاهی از ضمائر و خواطر (همان: ح ۱۰۹، ۱۹۴)	دوران بلوغ	معنوی
بیان مقام معنوی پیر	آگاهی از اسرار باطن (همان: ح ۱۵۴)		
یاری‌رسان بودن پیر با الهامات غیبی	آگاهی از آنچه در جایی دیگر روی داده است (همان: ح ۱۱۴) ذهن خوانی (همان: ح ۱۱۵)		

در این کتاب برای نویسنده مهم بوده است که ویژگی‌ها و رفتار ظاهری شیخ را بزرگ جلوه دهد. به همین سبب شمار کرامت‌های مادی نسبت به معنوی بیشتر است. یکی از کرامات مادی مشترک میان این اثر و *قلائد الجواهر* که با هدف اثبات مقام معنوی عبدالقادر از زبان شیخ مکیمانی و عمر بزّاز و شیخ عبدالرزاق و شیخ عبدالوهاب بیان شده، چنین است: «وقتی شیخ بالای منبر می‌فرمود: یا بنی! لم لا تتکلم؟ گفتیم: یا اَبَته! من مردی عجمی‌ام. بر فصحای بغداد چگونه سخن گویم؟ فرمود: دهن بگشا! همچنان کردم؛ هفت بار در دهن من بدمید و گفت: بر خلق سخن گوی... پس من نماز ظهر بگزاردم و هم بر جای خود نشستیم؛ دیدم که خلقی بسیار جمع آمدند و زبان من بسته شد. امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب^(رض) را دیدم که در مجلس، مقابل من ایستاده است و می‌گوید ای فرزند! چرا سخن نمی‌گویی؟ گفتیم: یا اَبَته! زبان من بسته شده است. فرمود: دهن باز کن! دهن بگشادم؛ شش بار در دهن من دمید. گفتم چرا هفت بار ند میدی؟ فرمود: از جهت ادب با پیغامبر^(ص) و از نظر من متواری شد. بعد از آن من در سخن آدمم» (سمنانی حسینی، ۱۲۲۳ق: ح ۱۸۰). این حکایت نسبت به حکایت نقل شده از تأذفی، باورپذیری بیشتری دارد؛ زیرا در *خلاصه‌المفاخر* این واقعه در خواب دیده شده و امام یافعی به جای آب دهان ریختن از فعل دمیدن استفاده کرده است.

نویسنده در این اثر کوشیده است با ذکر اسناد، کرامات نقل شده درباره شیخ را برای خواننده باورپذیر کند؛ اما در برخی از حکایات مانند حکایت صد و سیزدهم که در پایان آن عبدالقادر با دست کشیدن بر استخوان‌های مرغی، آن را زنده می‌کند، باز هم ساختگی بودن کرامت آشکار است.

در حکایت‌های رمزی کتاب، کرامت‌های شیخ با کاربرد رمز و خیال، به صورتی دلنشین‌تر همراه با تفکر و حس احترام نسبت به عبدالقادر، برای خواننده بازگو می‌شود. شفيعی کدکنی نیز معتقد است «اسلوب عرضه تجربه عرفانی و خلاقیت هنری در میزان اقناع مخاطبان تأثیری شگرف دارد» و «زبان پلی است برای عبور به سوی ناممکن» (شفيعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۳۱۵). بخش نخست از حکایت صد و سوم *خلاصه‌المفاخر* یافعی و حکایت صد و چهارم *ترجمه خلاصه‌المفاخر* را (حکایتی درباره سبب لقب محی‌الدین به عبدالقادر است) در شمار حکایت‌های رمزی و هنری می‌توان دانست. این حکایت چنین است: «نقل است از دو شیخ یکی عمر کیمانی و شیخ عمر بزّاز رحمه الله علیهما که گفتند: وقتی شیخ ما محی‌الدین عبدالقادر را رضی الله عنه پرسیدند که سبب تلقیب شما به محی‌الدین چه بود؟ فرمود: یکبار از سیاحت بازگشته بودم به سوی بغداد، روز جمعه در تاریخ سنه احدی عشر و خمسمائه، پای‌برهنه؛ ناگاه شخصی را دیدم مریض، متغیراللون، نحیف‌البدن که مرا گفت: السلام علیک یا عبدالقادر! من بر او سلام کردم. فقیر گفتم: نزدیک من بیا. نزدیک او رفتم. گفت: مرا بنشان. او را بنشاندم. دیدم که وجود او بیاسوده و صورت او لطیف و تازه و رنگ او صاف شده. از او پرسیدم. گفت: مرا می‌شناسی؟ گفتم: نه. گفت: من دینم. سخت پژمرده شده بودم. حق تعالی مرا به تو زنده گردانید. أنت محی‌الدین. او را همان‌جا گذاشتم. قصد مسجد جامع کردم. با مردی ملاقات شد. نعلین پیش من نهاد و گفت: یا سیدی محی‌الدین! چون از نماز فارغ شدم، خلق بر من هجوم کرده و دست من می‌بوسیدند و می‌گفتند یا محی‌الدین! و پیش از آن هیچ‌کس مرا بدین لقب نخوانده بود (الیافعی الشافعی، ۱۴۲۷: ۱۷۹؛ سمنانی حسینی، ۱۲۲۳ق: ۶۴).

حکایت صد و هفتاد و دوم *ترجمه خلاصه‌المفاخر* نیز کراماتی با بلاغت هنرمندانه است؛ زیرا افزون‌بر خیال‌انگیزی، تصاویری فراواقعی دارد. حکایت چنین است: «نقل است از شیخ علی بن هیتی (رضی الله عنه) که گفت: وقتی به زیارت شیخ عبدالقادر (قدس الله روحه) در بغداد در آمدم؛ او را بالای بام مدرسه یافتیم که نماز چاشت می‌گزارد. نظر در فضای هوا کردم؛ دیدم چهل صف از مردان غیب در هوا ایستاده‌اند؛ در هر صفی هفتاد مرد. ایشان را گفتم: چرا نمی‌نشینید؟ گفتند: تا شیخ از نماز فارغ نشود و اذن نکند ننشینیم؛ از آنکه دست او بالای دست ماست و قدم او بر رقاب ما و امر او بر همه ما. چون شیخ سلام داد، همه بر شیخ آمدند؛ سلام گفتند و دست مبارک بوسیدند. شیخ علی هیتی می‌گوید: چون ما شیخ عبدالقادر را می‌دیدیم، همه خیر می‌دیدیم» (همان: ۸۷).

کرامات در قلائد الجواهر			
جهت	نوع	گروه کلی	
اثبات پیامبرگونه بودن پیر	شیر نخوردن در ماه رمضان (تأدفی حنبلی، ۱۳۶۹: ۴). سخن گفتن حیوانات با شیخ و دیدارهای غیبی (همان: ۱۷) ارتباط فرشتگان با شیخ (همان: ۱۸، ۳۳)	دوران کودکی	مادی
اثبات یاری‌رسان بودن پیر	حضور غیبی در مکانی دور (همان: ۳) عطای ظرف گندمی با گندم تمام‌ناشدنی (همان: ۷).	دوران بلوغ	
اثبات صداقت و راستگویی پیر	سخن گفتن حیوانات با شیخ (همان: ۱۶)		
بیان ثبات قدم و اعتقاد پیر به مشیت الهی	سخن گفتن حیوانات با شیخ (همان: ۸۱-۸۲)		
بیان ایمان و اعتقاد استوار پیر	ارتباط با جنیان و ابلیس (همان: ۶، ۲۳۶، ۲۴، ۷۵)		
بیان هدایتگری پیر	تبدیل کتاب فلسفی به کتاب فضائل القرآن (همان: ۴۹)		
بیان هراس پیر از رفتار ناپسند مردم در برابر قدرت درونی خود	قدرت میراندن موجودات (همان: ۸۵)		
اثبات کرامت پیر نزد منکران	تنبیه شخص منکر به‌طور غیبی و شفای او (همان: ۸۵ و ۸۶)		
اثبات مقام معنوی پیر و پیامبرگونه بودن او (عیسوی بودن، موسوی بودن و ابراهیمی بودن پیر)	ارتباط فرشتگان با شیخ (همان: ۱۸، ۳۳، ۶۶ و ۶۷) شنیدن ندای غیبی (همان: ۲۱، ۲۳، ۲۶، ۲۸، ۳۳، ۶۷ و ۶۸) یاری حضوری پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) به پیر (همان: ۲۷-۲۹) راه رفتن روی آب (همان: ۳۶-۳۷) خروج نور از دهان پیر (همان: ۳۷) سخن گفتن خداوند با پیر (همان: ۴۷) کاستن آب دجله و نجات مردم از غرق شدن (همان: ۶۱) ارتباط با ابدال و خضر (همان: ۷۳-۷۵) شفای بیمار (همان: ۷۲، ۷۶، ۸۳) زنده کردن مرگی که از آن تنها استخوانی باقی بود (۸۹-۹۰)		
بیان مهمان‌نوازی پیر	آگاهی از ضمائر و خواطر (همان: ۸۰)	دوران بلوغ	معنوی
بیان هدایتگری پیر	آگاهی از ضمائر و خواطر (همان: ۷۱)		
اثبات دانش بسیار پیر	آگاهی از ضمائر و خواطر (همان: ۷۹)		
اثبات کرامت پیر نزد منکران	آگاهی از اسرار باطن (همان: ۷۰ و ۷۱)		
بیان استفاده نکردن پیر از مال حرام	آگاهی از اسرار باطن (همان: ۷۱)		
بیان مقام معنوی پیر	آگاهی از اسرار باطن (همان: ۳۹) ذهن خوانی (همان: ۴۹) پیشگویی (همان: ۸۳ و ۸۴)		
یاری‌رسان بودن پیر با الهامات غیبی	آگاهی از آنچه در جایی دیگر روی داده است (همان: ۶۳)		
بیان ناجی بودن پیر (نجات جان سیصد انسان)	پیشگویی پیر (همان: ۷۷)		

در کتاب *قلائد الجواهر* نیز مانند *خلاصه المفخر* کرامت‌های مادی نسبت به کرامت‌های معنوی شمار بیشتری دارد. در ادامه پژوهش چند کرامت از کرامات ثبت‌شده در جدول بالا ذکر می‌شود. برای نمونه یکی از کرامت‌های دوران کودکی عبدالقادر، سخن گفتن حیوانات با شیخ و دیدارهای غیبی اوست. این کرامت با هدف اثبات حقانیت بودن و پیامبرگونه بودن پیر، از زبان عبدالقادر بیان می‌شود: «من در شهر خود طفل کوچکی بودم. روزی به بیرون شهر رفتم و به دنبال گاو شخمی افتادم. متوجه شدم که گاو به من گفت: ای عبدالقادر تو برای این کار خلق نشده‌ای! ترسان برگشتم و به پشت‌بام خانه رفتم. دیدم که مردم همه در عرفات ایستاده‌اند» (تأذقی حنبلی، ۱۳۶۹: ۱۷).

یکی از کرامت‌های مادی در دوران بزرگسالی عبدالقادر، یاری‌رساندن حضوری پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) به اوست که با هدف اثبات مقام معنوی پیر، از زبان عبدالقادر بیان شده است: «پیش از ظهر رسول (ص) را دیدم. به من گفت: ای فرزند چرا سخن نمی‌گویی؟ گفتم: ای پدر! من مردی ایرانی‌ام؛ نزد فصحای بغداد چگونه تکلم کنم؟ به من فرمود: دهان بگشای؛ من دهان گشودم و هفت بار آب دهان مبارک خود را در دهان من ریخت و گفت: اکنون برای مردم سخن بگویی و به وسیله دلایل عقلی و منطقی و پندهای خوب، مردم را دعوت کن! پس نماز ظهر را خواندم. درحالی که مردمی زیاد حاضر بودند، نشستم؛ ناگهان بدنم لرزید. پس نگرستم، علی بن ابیطالب را دیدم که به من گفت: دهان باز کن! او نیز شش دفعه آب دهان خود را در دهان من ریخت. گفتم چرا هفت بار کامل نکردی؟ گفت به عنوان ادب و احترام نسبت به رسول (ص) و بعد از من دورشد» (همان: ۲۸).

در این حکایت، شیوه روایت‌پردازی همراه با چگونگی بلاغت و استفاده نویسنده از کلمات و تعبیرها به گونه‌ای است که کرامت مادی پیر را برای مخاطب، غیرواقعی و ساختگی نشان می‌دهد. حکایت به گونه‌ای روایت شده است که گویی واقعه‌ای معمولی و پیش‌پافتاده بیان می‌شود. زیبایی‌های کلامی در آن دیده نمی‌شود و واژه‌های به کار رفته در آن معمولی و ساده است.

نویسنده در حکایتی دیگر از راه رفتن عبدالقادر بر روی آب و خروج نور از دهان او سخن می‌گوید. در این حکایت از شیوه روایت‌پردازی و بلاغتی متفاوتی بهره می‌برد و با واژه‌ها و توصیفات و تعبیرهای هنری، باور کرامت را برای خواننده ممکن می‌کند؛ به گونه‌ای که حتی اگر مخاطب، کرامت ذکرشده را باور نکند، زیبایی‌های کلامی و تصاویر فراواقعی آن، خیالی بودن رویداد را دلپذیر جلوه می‌دهد. این حکایت از زبان سهل بن عبدالله تستری چنین بیان می‌شود: «مردم بغداد، عبدالقادر را گم کرده؛ پی او می‌گشتند. به ایشان گفتند که به طرف دجله رفته است. رفتند و او را یافتند؛ درحالی که روبه‌روی مردم می‌آمد بر آب و ماهیان فوج‌فوج آمده، او را سلام می‌گفتند؛ و در اثنای آنکه ما او را نگاه می‌کردیم و بوسه‌دادن ماهی‌ها را به دست او می‌دیدیم، وقت نماز ظهر رسید. ناگهان سجاده‌ای بزرگ و سبز و جواهربندی شده به طلا و نقره پیدا شد... و این سجاده در بین آسمان و زمین مانند تخت سلیمان گسترده شد و مردان به ظاهر سیاه‌رنگی آمدند که مردی پیشوایی ایشان را بر عهده داشت و این مرد بسیار باوقار و شکوه بود... وقتی نماز را شروع کردند، شیخ عبدالقادر درحالی که جامه هیبت حق بر تن داشت، امام آنان شد و آن جماعت و اهل بغداد که همه به جست‌وجوی شیخ آمده بودند، اقتدا به او کردند و نماز را به جماعت خواندند... وقتی الحمد را می‌خواند از دهانش نوری سبزرنگ تا دامن آسمان بلند می‌شد» (همان: ۳۶-۳۷). حکایت یادشده از نظر محتوا، داستان دوقوی را در دفتر سوم مثنوی معنوی در ذهن یادآور می‌شود.

در این پیرنامه حکایتی است که به یکی از روایت‌های آشنایی شمس و مولانا شباهت دارد. این روایت از زبان شیخ

محمد مظفر منصور بن مبارک واسطی معروف به حداد نقل شده است. حداد تعریف می‌کند که در جوانی درحالی‌که کتابی مشتمل بر فلسفه و روانشناسی همراه داشت، داخل مجلس عبدالقادر شد و عبدالقادر از او خواست کتابش را با آب بشوید. او کتاب را دوست داشت و شیخ از درون او آگاه بود. کتاب را از حداد گرفت. کلمات کتاب از بین رفت و پس از اینکه شیخ دوباره آن را بررسی کرد، به کتاب فضایل القرآن تبدیل شد (همان: ۴۹). هدف این حکایت مادی، روشنگری و هدایتگری است. این حکایت نیز به سبب داشتن هدفی متعالی و شیوه روایت‌پردازی و نوع بلاغت، کرامت‌های شیخ را برای مخاطب باورپذیر می‌کند.

یکی از کرامت‌های مادی که با هدف اثبات پیامبرگونه بودن پیر بیان شده، چنین است: «آب دجله در بعضی سال زیاد می‌شد تا حدی که بغداد را تهدید می‌کرد و مردم به غرق شدن یقین داشتند. پس مردم به فریادخواهی و پناهندگی نزد شیخ عبدالقادر می‌آمدند. پس عصایش را برمی‌داشت؛ به دجله می‌آمد و در نقطه تلاطم و خروش آب فرومی‌برد و می‌فرمود: به کجا می‌روی؟ فوراً آب کم می‌شد و فروکش می‌کرد» (همان: ۶۱). کرامت اشاره‌شده در این حکایت، یادآور عصای موسی و شکافته شدن دریا برای عبور بنی اسرائیل و نیز آیه ۶۳ سوره شعرا (فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَأَنْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ) است؛ همچنین پیامبرگونه‌گی و موسوی بودن عبدالقادر را بیان می‌کند. گویا نویسنده به سبب باورپذیر جلوه‌دادن کرامت پیر، آگاهانه کرامت یادشده را شبیه داستان موسی^(ع) روایت می‌کند.

از میان کرامت‌های معنوی در قلائدالجواهر به آگاهی پیر از آنچه در جایی دیگر روی داده می‌توان اشاره کرد. جهت این کرامت بیان یاری‌رسان بودن پیر با الهامات غیبی است. حکایتی که کرامت یادشده را بیان می‌کند، چنین است: «ابوالرضا مذکور می‌گوید: روزی شیخ در مورد ایثار صحبت می‌فرمود؛ سپس راست نشست و ساکت ماند. آنگاه فرمود: صحبت نمی‌کنم جز در مقابل صد دینار. پس صد دینار به حضورش آوردند و مردم متعجب شدند. آنگاه به من فرمان داد که به مقبره شونیزیه برو؛ آنجا مردی را می‌یابی که با عودی بازی می‌کند. این پول را به او ده و خود او را پیش من آر. رفتم و پیر را یافتم که با چوبی بازی می‌کرد. سلام کردم و پول را به او دادم. پس فریاد کشید و بیهوش افتاد. چون به هوش باز آمد، گفتم عبدالقادر تو را می‌خواند؛ لذا با من همراه گردید. چون او را به وعده‌گاه آوردم، فرمود او را بالای منبر بیاور؛ درحالی‌که عود روی دوشش بود. شیخ فرمود: ای فلان، حکایت خود بگوی! گفت: ای سرور من! در جوانی صدایی خوب داشتم. آواز می‌خواندم و آواز من در میان مردم رواج داشت؛ اما چون پیر شدم کسی به من توجه نکرد؛ لذا از بغداد خارج شدم و با خود عهد کردم که فقط برای مردگان آواز بخوانم. در اثنای اینکه میان قبرها دور می‌زدم، بر سر قبری نشستم. قبر شکافت و مردی سر از قبر بیرون آورد. گفت: تا چه اندازه برای مردگان می‌خوانی؟ برخیز و یک‌بار برای خدای قیوم آواز بخوان تا آنچه که خواستی به تو عطا کند. پس بیهوش شدم و چون افاقه یافتم، برخاستم و این اشعار را خواندم... پس از ترنم این اشعار هنگامی که ایستاده بودم، خادم تو این صد دینار را برای من آورد و من به درگاه خدا توبه کردم» (همان: ۶۳-۶۴). این حکایت یادآور داستان پیر چنگی در دفتر نخست مثنوی معنوی است.

در مقامات کهن و نویافته ابوسعید که نویسنده‌ای ناشناس در قرن پنجم هجری آن را نگاشته است، حکایتی شبیه به این دو داستان وجود دارد و شاید مأخذ اصلی مولانا و تأدیفی همین حکایت باشد. تفاوت این سه روایت در نوع سازی است که پیر نوازنده از آن استفاده می‌کند. این آلت موسیقی در قلائدالجواهر، عود است؛ در مثنوی، چنگ و در مقامات کهن ابوسعید، طنبور است. داستان چنین است: «خادم گفت: وام بسیار داشتم و هیچ وجه نبود. یکی صد دینار آورد. شیخ گفت: برو به فلان مسجد در شو و آنجا پیری است بدو ده. من بیامدم و بدو دادم. پیری بود طنبوری در زیر سر

نهاده و به گریستن ایستاد و پیش شیخ آمد و گفت: مرا از خانه بیرون کردند و نامم ندادند و کسم به سماع نمی‌برد و گرسنه بودم. به مسجدی رفتم و گفتم: «خدایا! من هیچ نمی‌دانم جز این طنبورزدن. نان تنگ است و مرا به کوی بازنهاده‌اند و شاگردان روی از من بگردانیده‌اند و کسم نمی‌خواند. امشب مطربی تو را خواهم کردن تا نامم دهی». تا به وقت صبح می‌زدم و می‌گریستم. چون بانگ نماز آمد در خواب شدم تا اکنون که تو آمدی و زر به من دادی. پس بر دست شیخ توبه کرد. شیخ گفت: «ای جوانمرد! از سر کمی و نیستی در خرابه‌ای نفسی بزدی، ضایعت بنگذاشت. برو و هم با او می‌گویی و این سیم می‌خوری!». پس شیخ روی به خادم کرد و گفت: هیچ‌کس بر خدای تعالی زیان نکرده است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۵۶-۱۵۷).

قلائدالجواهر حکایت‌هایی شبیه به *خلاصه المفاخر* دارد؛ اما اغراق‌آمیزتر و همراه با فخرفروشی است. حکایات کتاب باتوجه به نوع بلاغت آن، باورپذیری کمتری دارد و باتوجه به افکار و عقاید عبدالقادر در درستی سخنان از قول آن شیخ، تردید وجود دارد. تأذفی می‌گوید: «حضرت عبدالقادر رضی الله عنه فرموده است: «وقتی من کوچک و در مکتب بودم هر روز فرشته‌ای می‌آمد که من او را نمی‌شناختم؛ زیرا به صورت انسان بود و مرا از خانه به مکتب می‌رسانید و او به بچه‌ها دستور می‌داد که در مکتب جای مرا وسیع کنند و با من می‌نشست تا وقتی که به خانه برمی‌گشتم. روزی از او پرسیدم: تو کیستی؟ گفت: من یکی از فرشتگانم (علیهم‌السلام) که خداوند مرا نزد تو فرستاده است تا با تو باشم، وقتی که در مکتب هستی» و من هر روز مقداری معلومات را می‌آموختم که غیر من آن مقدار علم را در یک هفته نمی‌توانست فراگیرد» (تأذفی حنبلی، ۱۳۶۹: ۳۴۶). در حکایتی دیگر می‌گوید: «یکی از دوستانش به سه طلاق قسم خورد که او از بایزید بسطامی بالاتر است. نزد او آمد، قصه خویش گفت. حضرت عبدالقادر گفت: چه چیزی تو را به این لفظ واداشت؟ گفت: به هر صورت این بر من واقع شده است و این لفظ را من بر زبان آورده‌ام. پس بفرمای چه کار کنم؟ آیا از زخم جدا شوم یا با او زندگی را استمرار دهم؟ حضرت گیلانی فرمود: با زنت هم‌بستری را ادامه بده؛ زیرا هر مقامی که بایزید در آن واصل شده است، من نیز بدان مقام رسیده‌ام و تازه دوست تو (عبدالقادر گیلانی) در علم فتوا (علم فقه و تفسیر و اصول و ادب و غیره یا علم ظاهر) بر ابویزید سبقت جسته است و او کسی بود که فتوا نداد؛ و من ازدواج کرده‌ام و او نکرد؛ من دارای اولاد شدم و او نشد» (همان: ۳۴۶-۳۴۷).

نمونه‌ای از حکایت‌های مشترک *قلائدالجواهر* با کتاب یافعی که در بخش معرفی *خلاصه المفاخر* به آن اشاره شد، چنین است: «و شیخ محمد بن قائد اوانی گفت: زنی فرزندش را پیش حضرت عبدالقادر آورد و گفت: من در دل این فرزند تعلق شدیدی نسبت به تو احساس می‌کنم. برای خدای تعالی از این پس او از آن توست. شیخ پذیرفت. روزی مادرش به دیدن او آمد و او را لاغر و پریشان یافت و دید که قرص جو می‌خورد. پس به خدمت شیخ رفت و دید ظرفی جلوی شیخ است که استخوان‌های مرغ در آن است. گفت: ای شیخ تو گوشت مرغ می‌خوری ولی فرزند من نان جوین خشک می‌خورد؟ شیخ دست روی استخوان‌ها کشید و به آنها خطاب کرد که بلند شوید! به اذن خدای بزرگی که استخوان‌های پوسیده را حتی زنده می‌کند؛ مرغ سالم و زنده برخاست و با صدای بلند کلمه طیبه شهادتین را، «لا اله الا الله محمد رسول الله»، ادا کرد. پس شیخ به مادر گفت: هر وقت فرزند به این درجه رسید، هر چه بخواهد می‌خورد» (همان: ۸۹).

در پایان این حکایت، مرغ شهادتین می‌گوید؛ اما در حکایت کتاب یافعی چنین اتفاقی نمی‌افتد و این بیانگر آن است که شیوه روایت‌پردازی در *قلائدالجواهر*، اغراق‌آمیزتر است.

ج) مناقب غوثیه

کرامات در مناقب غوثیه		گروه کلی	
جهت	نوع	دوران	مادی
اثبات حقانیت و فرابشر جلوه‌دادن پیر	وجود نقش قدم مبارک پیامبر ^(ص) بر کتف عبدالقادر (شهابی سعدی، بی تا: ۳۳). به آسمان رفتن و در کنار خورشید درخشیدن پیر (همان: ۴۷)	دوران کودکی	
فرابشر جلوه‌دادن پیر و نیازها و غرایز طبیعی او (همان: ۴۳-۴۵)	ملکوتی بودن قاروره پیر (همان: ۴۳).	دوران بلوغ	
بیان اغراق‌آمیز تقدس پیر	جداشدن سر از تن کسانی که نام عبدالقادر را بی وضو بر زبان آورند (همان: ۴۹)		
بیان یاری‌رسان بودن پیر	حضور غیبی در مکانی دور (همان: ۱۳۲، ۱۱۳، ۱۳۹ و ۱۴۰)		
اثبات نیروی فرابشری پیر	تغییر دادن جنسیت کودک (همان: ۵۵ و ۵۶، ۶۲)		
اثبات مقام معنوی پیر و پیامبرگونه‌بودن او (عیسوی بودن پیر)	خروج نور از دهان پیر (همان: ۱۱۳-۱۱۵) زننده کردن مردگان (همان: ۵۲ و ۵۳) ارتباط با ابدال و مردان غیب (همان: ۱۱۳-۱۱۵) زننده کردن غرق‌شدگان پس از بیست سال (همان: ۳۳)		

در این کتاب تنها کرامت‌های مادی دیده می‌شود و حتی یک کرامت معنوی در سراسر کتاب بیان نشده است. همه کرامت‌های مادی نیز غیرواقعی، ساختگی، خرافه‌آمیز، بدون هنرمندی و باورناپذیر هستند. از شیوه نگارش و محتوای اثر چنین برمی‌آید که شهابی و تنها به شیوه‌ای نادرست، هدف مشروعیت‌بخشیدن به طریقت خود را دنبال می‌کرده است. او برای رسیدن به این سعدی شخصیت عبدالقادر را والا و ملکوتی جلوه نداده؛ حتی ناآگاهانه در خراب کردن ویژگی‌های پسندیده او کوشیده است هدف در بیست صفحه از کتابش درباره معراج پیامبر^(ص) و قدم‌نهادن ایشان بر دوش عبدالقادر سخن می‌گوید (همان: ۹-۳۱). تنها کرامت مادی مشترک میان این اثر و *قلائد الجواهر* که با هدف اثبات مقام معنوی عبدالقادر بیان شده، چنین است: «شیخ سهیل بن عبدالله تستری رضی الله در وقت خود خبر داده که روزی اهل بغداد حضرت غوثیه محبوبه را بس تفحص کردند و نیافتند. بعد از آن جستند و یافتند بر دجله. دیدند که ماهیان دریا فوج فوج نزدیک آن حضرت می‌آیند و سلام می‌دهند و دست و پای مبارک آن حضرت را می‌بوسند و... چون تمجید می‌خواندند، از دهن مبارک حضرتشان رضی الله عنه، نوری سبز برمی‌آمد که به عنان آسمان می‌رسید» (همان: ۱۱۳-۱۱۵).

یکی از کرامت‌های مادی شیخ در ادامه بیان می‌شود که با هدف اثبات نیروی فرابشری پیر بیان شده است و از کلمه‌ها و عبارات‌ها و تصاویر زیبا خالی است؛ همچنین نوع روایت‌پردازی و شیوه بلاغت و نگارش آن سست است: «عورتی را بیست دختر متولد شدند، شوهرش خواست که وی را طلاق دهد. آن عورت در جناب فیض مآب حضرت غوثیه محبوبه رضی الله عنه، فریادکنان آمده، عرض نمود که از من پسری نمی‌زاید و شوهرم می‌خواهد که طلاقم دهد. فرمود که برو! بعد از این فرزندان، نرینه نصیب تو شود و شوهرت طلاق ندهد. آن عورت در خاطر آورد که آن حضرت برای من به درگاه الهی دعایی نکرد. از خود می‌فرمایند. شاید این حرف برای تسلی من فرمودند. بار دیگر فرمودند: برو به خانه خود که دختران تو فرزندان نرینه شدند. عورت به خانه آمد. چه می‌بیند که همه دختران، پسران شدند به امر الله و توجه محبوبه رضی الله عنه» (همان: ۵۵ و ۵۶).

۳ - نتیجه‌گیری

نویسندگان پیرنامه‌های عبدالقادر گیلانی از معتقدان او و یا پیروان طریقت قادریه بودند. در بررسی آثار و پیرنامه‌های عبدالقادر می‌توان دریافت، نویسندگان این متون برای بزرگ جلوه‌دادن شخصیت عبدالقادر، رفتار و کرامت‌هایی به او نسبت داده‌اند که برخلاف سخنان و اندیشه‌نمایان در آثار اوست. نتایج برخاسته از مقایسه سه پیرنامه ترجمه خلاصه *المفاخر فی مناقب عبدالقادر الجیلانی و قلائد الجواهر و مناقب غوثیه* نشان داد در هر سه اثر، شمار کرامت‌های مادی نسبت به معنوی بیشتر است و در مناقب غوثیه حتی یک کرامت معنوی دیده نمی‌شود. به سبب تأثیرپذیری ترجمه خلاصه *المفاخر و قلائد الجواهر* از *مهیجه الاسرار*، کرامت‌های مشترک بسیاری در این دو اثر دیده می‌شود. در ترجمه خلاصه *المفاخر* نویسنده کوشیده است با ذکر اسناد، کرامات بیان شده درباره شیخ را برای خواننده باورپذیر کند. در این اثر حکایت‌های رمزی و هنری نیز وجود دارد. در حکایت‌ها، کرامت‌های شیخ با کاربرد رمز و خیال، به صورتی دلنشین تر همراه با تفکر و حس احترام نسبت به عبدالقادر، برای خواننده بازگو می‌شود. *قلائد الجواهر* حکایت‌هایی مشابه با *خلاصه المفاخر* دارد؛ اما نسبت به آن کتاب اغراق‌آمیزتر و همراه با فخرفروشی است. حکایت‌های کتاب با توجه به نوع بلاغت آن، باورپذیری کمتری دارد؛ همچنین با توجه به افکار و عقاید عبدالقادر در درستی سخنان بیان شده از قول شیخ، تردید وجود دارد. در مناقب غوثیه که تنها پیرنامه عبدالقادر به زبان فارسی است، تنها کرامات مادی دیده می‌شود و حتی یک کرامت معنوی در سراسر کتاب بیان نشده است؛ همه کرامت‌های مادی نیز غیرواقعی، ساختگی، خرافه‌آمیز، بدون هنرمندی و باورناپذیر است. بیشتر عبارت‌های این اثر از واژه‌ها و تصاویر زیبا خالی است و نوع روایت‌پردازی و شیوه بلاغت و نگارش آن سست است. از شیوه نگارش و محتوای اثر چنین برمی‌آید که شهابی سعیدی شخصیت عبدالقادر را والا و ملکوتی جلوه نداده و حتی ناآگاهانه در نابودکردن ویژگی‌های پسندیده او کوشیده است. او تنها به شیوه‌ای نادرست، هدف مشروعیت‌بخشی به طریقت خود را دنبال می‌کرده است.

جهت یا رویکرد مشترکی که در هر سه پیرنامه دیده می‌شود، اثبات پیامبرگونه‌بودن (عیسوی‌بودن، موسوی‌بودن و ابراهیمی‌بودن) پیر است. بیشتر کرامت‌ها در ترجمه خلاصه *المفاخر و قلائد الجواهر* با جهت‌های مثبت مانند اثبات صداقت، ایمان و اعتقاد، یاری‌رسان‌بودن و هدایتگری شیخ، استفاده‌نکردن از مال حرام و... بیان شده‌اند. جهت چیره در مناقب غوثیه برخلاف دو پیرنامه دیگر، فرابشری جلوه‌دادن پیر است که این ویژگی از باورپذیری اثر می‌کاهد.

منابع

- ۱- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (۱۹۹۲). *المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک* ج ۱۷ و ۱۸، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۲- ابن عربی، محی‌الدین (۱۳۸۳). *ترجمه فتوحات مکّیه* ج ۲، ترجمه محمد خواجوی، تهران: مولی.
- ۳- ----- (۱۳۸۵). *ترجمه فتوحات مکّیه*، ترجمه محمد خواجوی، ج ۸، ۹، ۱۰، تهران: مولی.
- ۴- ----- (۱۳۸۸). *ترجمه رساله غوثیه*، ترجمه نجیب مایل هروی، تهران: مولی.
- ۵- اربلی قادری، عبدالقادر (بی‌تا). *تفریح الخاطر فی مناقب تاج الاولیا* (نسخه خطی)، شماره ۱۸۸۹۳۲۵، تهران: کتابخانه ملی.
- ۶- پاکتچی، احمد (۱۳۶۷). «مفهوم لغوی و اصطلاحی ترجمه» ذیل ترجمه، *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱۵،

- سروراستاری کاظم بجنوردی، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۶-۱۷.
- ۷- تأدفی حنبلی، محمد بن یحیی (۱۳۶۹). ترجمه کتاب *مستطاب قلائد الجواهر*، ترجمه احمد حواری‌نسب، تهران: سحاب.
- ۸- جامی، عبدالرحمان (۱۳۷۰). *نفحات الانس من حضرات القدس*، تصحیح محمود عابدی، تهران: اطلاعات.
- ۹- جهانگیری، محسن؛ المیر، محمدابراهیم (۱۳۸۱). «الرساله غوثیه از محیی‌الدین عبدالقادر گیلانی یا محیی‌الدین بن عربی است؟»، *دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، شماره ۱۶۲-۱۶۳، ۳۳۰-۳۱۳.
- ۱۰- ذهبی، محمد بن احمد (۱۹۹۳). *سیر اعلام النبلا ج ۲۰*، بیروت: مؤسسه الرساله.
- ۱۱- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۳). *جستجو در تصوف ایران*، تهران: امیرکبیر.
- ۱۲- رضوانیان، قدسیه (۱۳۸۹). *ساختار داستانی حکایت‌های عرفانی*، تهران: سخن.
- ۱۳- سمنانی حسینی (جهانی)، فضل‌الله بن اسدالله (۱۲۲۳ق). ترجمه خلاصه‌المفاخر فی اخبار الشیخ عبدالقادر (نسخه خطی)، کاتب شاه طاهر بن شاه اسماعیل بن شاه ظاهر، شماره ۸۸۰۵۵، تهران: کتابخانه مجلس.
- ۱۴- شطرنوفی، ابوالحسن علی بن یوسف (۲۰۱۳). *بهجة الاسرار و معدن الأنوار*، تحقیق جمال‌الدین فالج‌الکیلانی، فاس: المنظمه المغربیه للتربیه و الثقافه و العلوم، الطبعة الثانية.
- ۱۵- ----- (۱۴۲۳). *بهجة الاسرار و معدن الأنوار فی بعض مناقب القطب الربانی محیی‌الدین ابی محمد عبدالقادر الجیلانی*، تحقیق احمد فرید المزیدی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۱۶- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۵). *چشیدن طعم وقت*، تهران: سخن.
- ۱۷- ----- (۱۳۹۲). *زبان شعر در نثر صوفیه*، تهران: سخن.
- ۱۸- شهابی سعدی قادری، محمدصادق (بی‌تا). *مناقب غوثیه (نسخه خطی)*، شماره ۱۴۳۱۵/۲، تهران: کتابخانه مجلس.
- ۱۹- عیوضی، رشید (۱۳۵۳). «مختصری در شرح حال و آثار شیخ عبدالقادر گیلانی»، *دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز*، شماره ۱۰۷، ۳۶۱-۳۸۵.
- ۲۰- قادری، برهان‌الدین (۱۴۲۵). *الروض الزاهر فی مناقب الشیخ عبدالقادر الجیلانی*، قاهره: مکتبه الثقافه الدینیّه.
- ۲۱- قادری کرمانی، شاه ابوالمعالی خیرالدین محمد بن سید رحمت‌الله (قرن ۱۳ق). *تحفة القادریه (نسخه خطی)*، شماره ۳۰۲۸۹ - ۵، تهران: کتابخانه ملی.
- ۲۲- گیلانی، عبدالقادر (۱۳۹۳). *رسایل عبدالقادر گیلانی*، ترجمه حیدر شجاعی، تهران: مولی.
- ۲۳- مدرس، میرزا محمدعلی (۱۳۶۹). *ریحانه الادب*، ج ۵، تهران: خیام، چاپ سوم.
- ۲۴- ناشناس (۱۶۴ق)، *سوانح صوفیه در شرح رساله غوثیه (جنگ) (نسخه خطی)*، کاتب: عبدالشکور حافظ کشمیری، شماره ۶۱۴۱ - ۱۰، تهران: کتابخانه مجلس.
- ۲۵- یافعی، عبدالله بن اسعد (۱۴۲۷). *خلاصه‌المفاخر فی مناقب الاشیخ عبدالقادر*، تحقیق فرید المزیدی، قاهره: دار الآثار الاسلامیه.
- ۲۶- ----- (۱۹۷۰). *مرآة الجنان و عبرة الیقظان فی معرفه ما یعتبر من حوادث الزمان*، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.